ادبیات تعلیمی

**مقدمه**

ادبیات تعلیمی،نوشته ها وآثاری است که برای خواننده ودریافت کننده پیام دانش و معارفی را بیان کند ویا تعلیماتی از قبیل علوم فلسفی،مذهبی ودیگر علوم را انتشار دهد. در طول سالیان گذشته و قرن هایی که بر ادبیات فارسی گذشته آثار بسیاری در ادب تعلیمی چه در شعر وچه در نثر پدید آمده است که هر کدام دریایی از معارف را به همراه دارد.اما در تطور ادب فارسی،آثاری نیز یافت می شوند که هر چندگاهی در تاریخ ادبیات فارسی،در زمره ی ادب تعلیمی قرار داده شده است امابه نظر نگارنده،داخل در ادبیات نیست.مثل آثاری از جمله«الفیه ی» ابن مالک که در آموزش صرف و نحو عربی نوشته شده است و یا منظومه ی حاج ملا هادی سبزواری در فلسفه وچند اثر دیگر؛چرا که این آثار اگر چه دارای قوالب شعری و وزن و قافیه می باشند و از ظاهری همانند ادبیات برخوردار هستند اما از جوهر تخیل وادبیات خالی می باشند لذا بهتر است این آثار را همچنان نظم تعلیمی خواند. اما آثار دیگری نیز وجود دارد که از جوهره ادبیات مشحون ومسأله مورد بحث وتعلیم در قالب داستان، نمایش وشعر و غیره بیان شده است به طور مثال کتاب شریف مثنوی اثر حضرت مولانا وبوستان سعدی،کتاب گرانقدر معلم ادبیات فارسی وحدیقه سنایی اثر حکیم بزرگ فارسی زبان،آثاری ادبی و تعلیمی هستند که سرشار از زیبایی ها ومعارف بلند فرهنگی و انسانی می باشند بدین ترتیب عرصه ی کاربرد اصطلاح ادب تعلیمی بسیار وسیع است؛زیرا به هر حال هر اثری بالقوه مطلبی را تعلیم می دهد اما در ادب فارسی معمولاً این اصطلاح را وقتی به کار می برند که قصد وهدف نویسنده آشکارا تعلیم باشد. درآمدی بر ادبیات تعلیمی نویسنده: سیدمحسن حسینی طه نه هر آدمی زاده از دد به است که ددزادی زاده بد به است (سعدی) اگر ادبیات را زاییده فطرت هنرجو و هنرپرور انسان بدانیم و به این قائل باشیم که ادبیات هنگامی به اوج هنر و زیبایی می رسد که این هنر ظاهری با یک تعهد درونی از سوی آفریننده آن همراه باشد، بالتبع به این نتیجه خواهیم رسید که عالی ترین نوع ادبیات، گونه ای است که انتقال دهنده این تعهد درونی باشد و در مخاطب تاثیری والاتر و ژرف تر از تاثیر لذت از هارمونی های ظاهری و لغوی ایجاد کند که همانا این لذت، لذتی است که زاییده تنبه و دگرگونی فکری و روحی مخاطب است. در حقیقت باید گفت ادبیات هنگامی ادبیات است که به این دستاوردهای متعالی یعنی تعلیم و تربیت جوامع و نسلها رسیده باشد و بی شک ادبیات کلاسیک سرزمین ما نیز به عنوان یکی از غنی ترین ادبیات ملل از این ویژگی برخوردار است و اگر وسیع تر به موضوع بنگریم روح تعلیم و تربیت در همه ادبیات ما گسترده شده و اینگونه نیست که تنها متونی که ما در آن حوزه ادبیات تعلیمی می شناسیم مصداق گفته ما باشد، بلکه سایر متون نیز در دیگر ژانرهای ادبی همچون عاشقانه و احساسی در نهایت تاثیر تعلیمی بر مخاطب می گذارند. به عنوان مثال آیا می توان شاهنامه فردوسی را که به عنوان یک شاهکار حماسی مطرح است فاقد ارزشهای تعلیمی و تربیتی بدانیم؟ قطعاً پاسخ منفی است. یا مثلاً چگونه می توان گفت مطالعه منظومه خسرووشیرین به عنوان یک اثر در ادبیات عاشقانه سهمی در تعالی روحی و روانی افراد ندارد و انسان هیچ درسی از آن نمی آموزد. باید پذیرفت که اگر ادبیات حماسی روحیه دلیری و جوانمردی را در انسان می پرورد و اگر ادبیات عاشقانه حس دلدادگی و زیبا پسندی را در وی زنده می کند، همه اینها در واقع جزیی از تربیت او به حساب می روند و در تکامل و تعالی او نقش اساسی دارند. مثلاً آنجا که سعدی فرمود: ای خردمند که گفتی نکنم چشم به خوبان به چه کار آیدت آن دل که به جانان نسپاری جدا از آنکه یک حس عاشقانه را در انسان بیدار می کند به او می آموزد که خداوند به انسان دل داده که او آن را به جانان بسپارد. و آنجا که انسان بی علاقه به پری رویان را آدم نمی داند، به او گوشزد می کند که ویژگی آدمی عشق و دلدادگی است. در من این است که صبرم ز پری رویان نیست وز گل و لاله گریز است ز گل رویان نیست هان تو عیبم مکن ای خواجه اگر آدمیی کادمی نیست که میلش به پری رویان نیست اما گمان می رود نخستین بحثی که در ادبیات تعلیمی مطرح می شود، بحث در مورد خاستگاه آن است؛ یعنی اصولاً ادبیات تعلیمی از کجا آغاز می شود؟ یا بهتر بگوییم، یک شاعر تحت چه شرایط درونی و بیرونی (اجتماعی و سیاسی) به این دیدگاه می رسد که باید به تعلیم و تربیت روی آورد و پا به اقلیم ادبیات تعلیمی نهاد؟ به نظر می رسد پاسخ به این پرسش نیاز به یک پیش مقدمه ذهنی دارد و آن این است که شاعر یا به طور کلی هنرمند به واسطه بینش متفاوتی که دارد به ایفای نقش اجتماعی خود می پردازد یا بهتر بگوییم این بینش خاص در انسان است که از او یک شاعر می سازد؛ لذا همین بینش متفاوت موجب می شود شاعر چیزی را ببیند که افراد عادی از درک آن عاجزند. و همین بینش و شناخت است که تعهد و مسئولیت را در او درونی می کند و او را بر آن می دارد تا همین دگرگونه دیدن و دگرگونه اندیشیدن را به جامعه انتقال دهد. مثلاً صائب تبریزی به این اندیشه می رسد که اظهار عجز طبقات پایین جامعه باعث درازدستی و تعدی بیشتر طبقات فرادست می شود و می گوید: اظهارعجز پیش ستمگر ز ابلهی است اشک کباب باعث طغیان آتش است گاهی نیز شاعر نقش حافظه جامعه را بازی می کند و نکاتی که انسان طی زندگی روزمره از یاد می برد را به یاد او می آورد. به عنوان نمونه انسان گاهی فراموش می کند که زندگی او جاویدان نیست و روزی که قرار باشد از دنیا برود ثروت دنیوی نمی تواند لحظه ای به زندگی او بیفزاید. سعدی همین نکات را در چند بیت دلنشین یادآوری می کند. خبر داری ای استخوانی قفس؟ که جان تو مرغی است نامش نفس؟ چو مرغ از قفس رفت و بگسست قید دگر ره نگردد به سعی تو صید سکندر که بر عالمی حکم داشت در آن دم که بگذشت و عالم گذاشت میسر نبودش کز او عالمی ستانند و مهلت دهندش دمی (بوستان)

منظور آنکه این گونه پندهای اخلاقی در قالب سخنان دلپذیر و خوشایند در ادبیات کلاسیک فراوان است که از خداوند توفیق می خواهم تا بتوانم در سری جدید مجموعه مقالات “در کوچه باغ ادب” آنها را در حد بضاعت خود پیشکش خوانندگان گرامی نمایم. سیدمحسن حسینی طه منبع: روزنامه اطلاعات، شماره ۲۳۶۴۲ به تاریخ ۱۱/۳/۸۵، صفحه ۶ (وادی ادبیات) ادبیات تعلیمی تعلیم، مصدر باب تفعیل عربی است به معنای آموزش دادن. در اصطلاح، ادبیات تعلیمی یکی از مهم‌ترین و قدیمی‌ترین انواع ادبی است که هدف اصلی آن آموزش است. این اصطلاح از بدو پیدایش به دو معنای خاص و عام به کار رفته، در گذشته معنای خاص آن بیشتر مورد توجه بوده است اما بعدها معنای عام آن اهمیت فوق‌العاده‌ای یافته است: ۱- ادبیات تعلیمی در معنای خاص خود شامل دستورالعمل‌هایی بوده که به آموزش یک فن یا هنر خاص اختصاص داشته است. قدیمی‌ترین نمونه از این دست، شعری از هسیود یونانی (قرن هشتم قبل از میلاد) است که تجربه‌های خود را در کشاورزی به برادر خود می‌آموزد. ویرژیل شاعر رومی نیز منظومه‌ای دارد که موضوع آن چگونگی اداره مزرعه و نگهداری از آن است. این نوع ادبیات در زبان فارسی نیز نمونه‌هایی دارد از جمله:« نصاب الصبیان» ابونصر فراهی در لغت، دانشنامه میسری در داروشناسی و طب. ۲- در معنای عام به آثاری گفته می‌شود که موضوع آن مسائل اخلاقی، عرفانی، مذهبی، اجتماعی، پند و اندرز، حکمت و … است. امروزه وقتی از ادبیات تعلیمی سخن می‌گویند، منظور ادبیات تعلیمی در معنای عام است. به نظر می‌رسد که شاعران فارسی زبان در سرودن شعر تعلیمی متأثر از اندرزنامه‌هایی باشند که قبل از اسلام در دوران ساسانیان نوشته شده بود. آفرین‌نامه اثر بوشکور بلخی و کلیله و دمنه منظوم رودکی که بیت‌هایی پراکنده از آن‌ها باقی مانده است، از قدیم‌ترین نمونه منظومه‌های تعلیمی است که در زبان فارسی دری به جا مانده است؛ اما، نخستین اثر منظوم و مستقل فارسی در اخلاق، پندنامه نوشیروان است که بدایعی بلخی، معاصر سلطان مسعود، آن را سروده است. در قرن پنجم، ناصر خسرو با سرودن قصاید طولانی در وعظ و حکمت، و بیان اعتقادات دینی و انتقادهای سخت اجتماعی از مشهورترین شاعران، در قلمرو شعر تعلیمی است. حدیقه الحقیقه نسایی، مخزن الاسرار نظامی، مثنوی مولوی و بوستان سعدی از زیباترین و پرمعناترین اشعار تعلیمی هستند که در آن‌ها از داستان و حکایت و تمثیل برای بیان مفهوم استفاده شده و به شیوه پند و اندرز غیر مستقیم است. شعر تعلیمی در قدیم شامل سروده‌های اخلاقی و مذهبی و عرفانی است ولی از انقلاب مشروطه به بعد مسائل سیاسی و اجتماعی وارد آن می‌گردد و آن را غنی‌تر می‌سازد و ادبیات را به سوی تعهد و مسائل اجتماعی سوق می‌دهد. آنچه که باعث رونق و شکوفایی و دوام ادبیات تعلیمی گردید، شکل گیری عرفان و تصوف در فرهنگ ایران بود. عارفان که فرهنگ کناره‌گیری از دنیا را پیش گرفته بودند، مرتب انسان‌ها را به ناپایداربودن دنیا و گذرا بودن لذت‌ها و غم‌های آن متوجه می‌کردند؛ بنابراین عرفان عمده‌ترین سهم را در ادبیات تعلیمی ایران دارد. از آنجا که مخاطبان شعر تعلیمی مردم عادی هستند زبانی که برای نوع ادبیات به کار برده شده، ساده و تا حد امکان قابل فهم همگان است. عده‌ای شعر تعلیمی را در برابر شعر ناب قرار داده‌اند و معتقدند آموزش، وظیفه هنر نیست. از زمانی که افلاطون شاعران را از مدینه فاضله طرد کرد این مباحث در تاریخ ادبیات شروع شد و از آن زمان تا امروز نظریات مختلفی درباره ارتباط بین شعر و تعلیم و آموزش و درباره جوهر هنر و وظایف آن اظهار شده است؛ عده‌ای وصف تعلیمی را برای شعرهایی که جنبه آموزشی دارند به صورت تحقیرآمیز به کار می‌برند. با این حال در میان شاهکارهای بزرگ دنیا به آثاری برمی‌خوریم که علاوه بر ارزش هنری دارای جنبه آموزشی و تعلیمی هستند مثل کمدی الهی دانته. هر چند آثار منثور نیز به ادبیات تعلیمی پرداخته‌اند و نمونه‌هایی مثل قابوسنامه، گلستان سعدی، سیاست‌نامه و … پدید آمدند اما در حوزه شعر نمونه‌های هنری‌تر و والاتر و درخشان‌تری از این نوع ادبی را می‌توان دید. در زیر به عنوان نمونه ابیاتی از نصاب الصبیان در آموزش نام‌های قرآن ذکر می‌شود:

ای تو را در فهم داده حق طبع سلیم هیچ دانی چند دارد نام قرآن عظیم؟

هم کتاب است و کلام و هم مبارک هم شفا عهد و فرقان و مبین و حبل و بشری و حکیم

باز تبیان و بلاغ و رحمت و ذکر هدی موعظه، نور و بیان است و صراط المستقیم

ابیاتی از مثنوی معنوی:

سجده نتوان کرد بر آب حیات تا نیابم زین تن خاکی نجات

ابیاتی از پروین اعتصامی:

بباید هر دو پا محکم نهادن از آن پس فکر بر پای ایستادن

نگردد شاخک بی بن برومند زتو سعی و عمل باید زمن پند

چندی پیش در جایی این نوشته از «ادیسون» نظرم را جلب کرد: «یک درصد نبوغ، نود و نه درصد عرق ریختن، این است معنای موفقیت» سپس پیامکی برایم رسید با این مضمون: «نیکی چیزی است که بیش از هرچیز مردم را خلع سلاح می کند؛ از لاکودر» با دیدن این مطالب و پیام های تعلیمی از بزرگان غربی به این فکر افتادم که مگر دریای بیکران ادب و هنر ما که در آن شاخه های مختلفی چون فلسفه، منطق، اخلاق و… حرف های زیادی برای گفتن دارند، چه کم دارد که این چنین دست به دامن دیگران شده ایم؟ مگر ادبیات تعلیمی ما چه کم از ادبیات تعلیمی دیگران دارد؟ اصلاً در این پهن دشت تاریخی و جغرافیایی کدام شاعر یا متفکر غربی به گردپای «سعدی»، «مولوی»، «نظامی» و.. می رسد، که این چنین به پیام ها و سخنان ایشان وابسته شده ایم!؟ برای رسیدن به پاسخی مناسب برای سؤالات مطرح شده، کافی است به عنوان مثال در باب ارزش صبح به این بیت از نظامی توجه کنیم، آن وقت متوجه می شویم این بیکران دریای ادبیات تعلیمی ما چقدر وسعت و ژرفا دارد:

«نکو ملکی است ملک صبح گاهی در آن کشور بیابی هرچه خواهی»

هر ملتی در فرهنگ خودش از دیرباز ادبیات تعلیمی دارد؛ ادبیاتی که برای دریافت کننده و خواننده پیام دانش و معارفی را بیان می کند و یا این که یک سری تعالیم مختلف را انتقال دهد؛ البته این ادبیات تعلیمی در نوع خودش تعاریف و تقسیم بندی هایی دارد، چنانچه گاهی اوقات منظور از ادبیات تعلیمی، آموزش مباحث علمی و درسی است و از آن میان می توان به کتاب های آموزشی به نظم درآمده اشاره کرد، مثل منظومه های حاج ملا هادی سبزواری که به شکل شعر تعالیم فلسفی را بیان کرده است. اما طرف سخن ما آن نوع ادبیات تعلیمی است که تلاش می کند تا معارف خوب و نیک را به مخاطب القا کند؛ یعنی سالم و خوب زیستن را آموزش دهد تا این چنین دنیا عاری و یا حداقل از پلشتی ها باشد.

همان طور که اشاره شد پهنه ادب فارسی مملو از تعالیم خوب و سازنده است و مدعای این سخن آثار ترجمه شده از متون کهن فارسی چون «گلستان»، «بوستان»، «مثنوی» و… است. حال با این اوصاف مدتی است در بازار کتاب، انواع کتاب های گوناگون با عناوینی چون «برگزیده سخنان بزرگان جهان»، «هزاران نکته از هزاران جای دنیا»، «غوطه ور شدن در افکار بزرگان» و… توزیع شده و به خاطر جذابیت ظاهری که دارند، موردتوجه افراد گوناگون، به خصوص قشر جوان قرار گرفته است. اما قبل از آن که ما سخن را ادامه بدهیم، بیان این نکته را ضروری می دانیم، به هیچ وجه طرف سخن ما سخنان بزرگان دین نیست، زیرا سخنانی که از این بزرگواران به یادگار مانده، هماره و همه جا چونان چراغ هدایتی است که همگان را از هر لحاظ راهنمایی می کنند.

در این جا روی سخن ما سخنانی است که از بزرگان، سیاست مداران، متفکران و ادیبان غربی نقل می شود؛ سخنانی که ظاهراً کوتاه هستند و در همان لحظه بیان شدن مخاطب را غافلگیر می کنند. اما این که تا چه اندازه می توانند برای مخاطب راه گشا باشند؟ بدون شک آنچه از ادبیات تعلیمی غرب وارد زبان ما شده و همان طور که اشاره شد، این روزها از جانب اقشار گوناگون، به خصوص جوانان هدف توجه واقع شده است، سخنان و جملاتی است که به شکل صریح بیان شده و به همین خاطر در آن اندک زیبایی سخن، اما با ضرباهنگ تند وجود دارد. پس می توان اذعان داشت شنیدن این سخنان در همان مرحله اول اثرگذار و زیباست، اما وقتی به مرحله تکرار برسد، خود به خود خسته کننده می شود. این درست عکس ادبیات تعلیمی خود ماست؛ زیرا در ادبیات تعلیمی ما، شاعران و سخنوران در همان قدم اول نخواسته اند مفاهیم خود را بیان کنند.

بلکه تلاش کرده اند تا مفهوم و سخن خودشان را در قالب شعر، به صورت موجز و آراسته به آرایه های ادبی برسانند. پس این زیبایی های سخن، آمیخته به مفاهیم بسیار والا و ارزشمند بهترین و ماندگارترین سخن را می سازد. حال با توجه به آنچه عنوان شد، ما نمونه هایی از سخنان بزرگان غرب را همراه با اشعار تعالیمی خودمان مطرح می سازیم، آن وقت مشخص می شود که تا چه حد این سخن به راستی نزدیک است. به عنوان مثال کافی است ما درباب آزادی و آزادگی در میان سخنان بزرگان غرب غور کنیم، آنچه به دست می آید سخنانی از این دست است.

«آزادی چیزی است، شبیه سلامتی، این هر دو را تا از دست نداده ایم، قدرشان را نمی دانیم.»

«باید آزادی را موقت از دست داد تا بتوان برای همیشه آن را حفظ کرد.»

حالا معادل های موجود در ادبیات تعلیمی خودمان این چنین است:

«برآن سرم که اگر همتم کند یاری

زبار منت دونان کنم سبکباری

اگر به کنج قناعت ز تشنگی میرم

به نیم قطره نجویم ز هیچ کس یاری»

و یا وقتی سخن از دوست و دوستی به میان می آید، سخنانی این چنینی از متفکران و بزرگان غربی پیش روی ما قرار می گیرد:

«هرکس اظهار دوستی با تو کرد، تا به انواع کارها امتحانش نکرده ای، او را به دوستی نپذیر».

«پرسیدم: دوست بهتر است یا برادر: گفت: دوست برادری است که انسان مطابق میل خود انتخاب می کند.»

مقابل این سخنان را راجع دوستی، «حکیم سنایی غزنوی» چنین در دو بیت و با زیبایی تمام بیان می کند:

«گفت حکیمی که مفرح بود

آب و می و لحن خوش و بوستان

هست و لیکن نبود نزد عقل

هیچ مفرح چو رخ دوستان

یا نه، هر زمان سخن از همسر به میان می آید، اهتمام برداشتن همسر برای هر انسانی مطرح می شود و یا این که اگر ازدواجی صورت نگیرد، زندگی بسیار سخت خواهد بود و نمی توان بهره های خوبی از زندگی خویش برد. حالا اگر خوب به نوشتار غربیان نگاهی بیندازیم، راجع به همسر این چنین می خوانیم؛

«دقت هرکس از نوع ازدواج او معلوم می شود»

«ازدواج، همیشه به عشق پایان داده است».

حالا ابیاتی را از «اوحدی مراغه ای» در باب همسرداری می آوریم:

«زن دوشیزه خواه و نیک نژاد

تا تو را بیند و شود به تو شاد

چون که پیوند شد، به نازش دار

بر سر خانه سر فرازش دار

تو در آیی ز در سلامش کن

او درآید، تو احترامش کن

دل خویشان او مدار دژم

هر یکی را به قدر، می خور غم»